

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

چهارشنبه ۱۵ فیبروری ۲۰۲۳

نویسنده: مرجان کمال

بازنگری و تبصره: حمید انوری

از لابلای کتاب ماندگار

"افغانستان در تلاطم تاریخ"

قسمت پنجم

سروی در غزنی برای کمک به خانم ها

"پاریس قشنگ است ولی نیست چو کابل، یا غزنه و زابل"



طرف چپ داکتر ضیاگل، رئیسه دیپارتمنت زنان غزنی

چندین سفر به غزنی داشتم برای پروژه گشودن یک مرکز آموزشی، که تا حال چگونگی و نحوه آن دقیق و مشخص نشده است. تردید داشتم که آیا آنهایی که تعلیم یافته اند و مکتب را تا سویه متوسط و یا دوازده خوانده اند، می توانند یک مسلک را یاد بگیرند؟ از طرف دیگر زیاد علاقه داشتم که برای خانم های خانه، کورس های سواد آموزی تدریس شود. آرزو داشتم برای تعلیم یافتگان در رشته طب، کورس های نرسنگ و پرستاری و برای خانم های خانه کورس های سواد آموزی به راه انداخته شود.

به این منظور بازدید ها را با خانم ها در قریه جات و هم شهر غزنی شروع نمودم و این بازدید ها برایم اجازه می داد تا احتیاجات خانم ها را بدانم، که چه آرزو دارند و شوق شان چه می باشد؟ زیرا اگر می خواهیم به آنها کمک کنیم، باید علاقمندی شان را بدانیم، که با تکمیل شدن این پروژه بتوانند از آن برای پیشبرد احتیاجات خود مستفید گردند، و این یگانه چیزی بود که من به آن تاکید می نمودم.

به این منظور ملاقات هایم را با خانم ها شروع نمودم:

ملاقات با رئیسه دیپارتمنت صحت غزنی:

داکتر ضیا گل رئیسه صحت، که در عین زمان رئیسه شفاخانه شهر غزنی نیز بود.

زمانی که در مورد احتیاجات شان پرسیدم:

گفت: "بلی، ما احتیاجات زیاد داریم، اگر می خواهید نرس تربیه کنید، من تمام شفاخانه را در اختیار شما می گذارم، بالای من می توانید حساب کنید، من کاملاً در اختیار شما خواهم بود، در صورتی که پروژه شما مربوط به طبابت باشد".

ملاقات ها در ولسوالی های غزنی و در دهات و قریه جات:

تقریباً صحبت ها در همه جا یکسان بود، در مورد کورس های نرسنگ و قابله گی.

آیا شما می دانید که ما در این جا از همه امکانات دور هستیم، کوهبند است، معلومات ما شفاخانه نداریم، داکتر زن وجود ندارد...، ما به هیچ نوع امکانات دسترسی نداریم، اگر ما مریض شویم و یک حالت مریضی عاجل برای ما پیش شود، به هیچ داکتر و دوا دسترسی نداریم. معلومات ما به شفاخانه احتیاج داریم.

این حالت در غزنی و بلکه در سرتاسر افغانستان، در ولایات مختلف، دهات و قریه جات و ولسوالی ها و...، بصورت عموم گفته می توانیم بلااستثنی حاکم بود، و این در حالی بود که فردی بنام حامد کرزی زمامدار افغانستان ساخته شده بود و میلیونها دالر و پوند و یورو روزمره به افغانستان پمپ می شد و از در وارد و از دریچه خارج می شد و کرزی به تمام معنی از همه آگاهی داشت و مستقیم یا غیر مستقیم، قدرتمداران زمان را به رشوه خواری ترغیب میکرد و در تمام مدت بیست سال حضور نظامی امریکا و متحدین غربی شان، خشتی بالای خشت گذاشته نشد.

اما برای فرستادن دختران ما به شهر برای تعلیم...!

ما به مکتب ضرورت داریم که از طرف صبح برای دختران و بعد از ظهر برای پسران ما باشد.

یک مکتب در قریه ما وجود دارد، اما تعداد شاگردان زیاد است. از چندین قریه در این مکتب می آیند.

ما به معلم های حقیقی ضرورت داریم:

فعالاً آن هائی که اولاد های ما را تدریس می کنند، یک روز در میان می آیند و چندان علاقه به درس دادن ندارند، فلذا اولاد های ما بی علاقه شده اند و در این شرایط چیزی یاد نمی گیرند. در مقابل احتیاجات مردم، من خود را بیچاره حس می کنم.

– درست است، اما در چهار چوکات پروژه که من پیشنهاد می نمایم، حتماً یک مرکز تدریسی در شهر خواهد بود.

{... سال گذشته هم دفتر تفتیش خاص امریکا برای بازسازی افغانستان (سیگار) از احتمال هدر رفتن ۷۵۰ میلیون دالر کمک امریکا به معارف افغانستان ابراز نگرانی کرد و در مورد جعل شمار معلمان و موجودیت "مکتب خیالی" در این کشور هشدار داد...} بی بی سی / ۲۰۱۶

این در حالی بود که در تمام افغانستان، هزاران مکتب و معلم و ملزومات و ملحقات آن بصورت خیالی ایجاد شده بودند و بودجه آن به جیب زورآوران سرازیر میگردد.

چه باید کرد که خانم های دهات و قریه جات از آن مستفید شوند؟

آیا برگزاری دروس سواد آموزی؟

یا آموختن یک پیشه و حرفه؟

– برای ما کورس های خیاطی و گلدوزی بسیار خوب است، زیرا ما می توانیم در خانه های خود باشیم و به شهر نرویم، و هم به ما اجازه می دهد که به یک مقدار پول دسترسی پیدا نمایم.

نتیجه: چه تعداد خانم ها کورس های گلدوزی بگیرند؟

در حالی که همه شان کاملاً به آن بلدیت دارند.

وقتی از مردم سوال می شود، که احتیاجات شان چیست؟

یک لیست بسیار طولانی از تمام زیربنا های بسیار ابتدایی که ضرورت همه افراد یک جامعه می باشد، داده می شود.

فلذا در صورت به راه انداختن یک پروژه از نوع خدمات عامه (تعلیم و آموختن)، موانع و مشکلات زیاد است.

بعداً از یک قریه ولسوالی هزاره نشین دیدن نمودم، مرا در یک خانه بردند که در این خانه خانم ها به گلیم بافی و گلدوزی مصروف بودند، که فکر می کنم از طرف مؤسسه غیر دولتی آغا خان تمویل می گردد.

ملاقات با خانم های پشتون باز هم ولایت غزنی:

یک صحنه فراموش ناشدنی در ماه اپریل ۲۰۰۴ میلادی در خانه دختر کاکای خانم شیر محمد. شیر محمد: مالک یک مقدار دارایی مانند زمین های زراعتی، باغ های میوه با درختان آلو... و هم مالدار می باشد، شیر محمد آرزو داشت دخترش را عروسی کند و هم برای خود یک خانه بزرگ اعمار کند.

وی مرا چندین مرتبه به خانه خود مهمان کرد و باید اقرار نمایم که غذا های خوش مزه تهیه می کرد. وی یک شخصیت بسیار عالی بود، برایم در مورد پشتون ها قضاوتش چنین بود: نمی دانند که چطور کمک ها را جلب نمایند، آنها برعکس برادران هزاره ما می باشند. آن ها موفق می شوند که توجه را به طرف خود جلب نمایند.

خانمش مرا خانه دختر کاکایش که در خانه مقابل شان اقامت داشت، برد، آن ها عزا دار بودند؛ زیرا شوهر دختر کاکایش در یک حادثه ترافیکی کشته شده بود. من خود را در یک اطاق که پُر از خانم های پشتون بود یافتم. بسیار زود، ضرورت شد که باید باهمدیگر صحبت کنیم و داخل مفاهمه و مکالمه شویم، به عنوان مهمان مکلفیت و مجبوریت داشتم. در نتیجه از من سوالات زیاد نمودند.

من محاوره را با باز نمودن سوالات از خود شان به راه انداختم، پرسیدم که در مورد یک پروژه تعلیم و تربیه و سواد آموزی برای خانم ها و دختران چه فکر می کنند. آیا می توانم در این جا اقدام نمایم تا بتوانیم به کمک همدیگر یک پروژه عام المنفعه را پیش ببریم.

حالا من برای شان بسیار نازدانه شدم و مورد الطاف دعا ها قرار گرفتم، و علاوه نمودم: من این راه های دور و دراز را پیموده و آمده ام که به اندازه توانم هموطنان خود را کمک کنم، اما ما افغان ها، اگر فقط از جنگ صرف نظر کنیم، چقدر آسان خواهد شد.

- معلوماتدار ما هیچ چیز نداریم.

من در مورد سواد آموزی و تعلیم حرف زدم!

- آه، اگر ما تنها خواندن و نوشتن را می دانستیم، در آنصورت تمام بدبختی هائی را که بالای ما تحمیل می شود، تحمل نمی کردیم.
- در پهلوی سواد آموختن، چه فکر می کنید در مورد فراگرفتن یک حرفه که در آینده برای تان یک عاید باشد، مانند زراعت و مالدارى از قبیل پرورش مرغ و کشت و زراعت ترکاری و سبزیجات و غیره...
- بلی، چرا نی...

همه ما از ادب و نزاکت گپ های خیالی می زنیم، در حقیقت قریه ما توسط افرادی تهدید می شود که اگر این تهدیدات وجود نداشته باشد، همه چیز آسان می شود. از طرف دیگر از کمک های فراوان جامعه بین المللی هر روز در رسانه ها می شنویم، اما هیچ وقت این کمک ها را نمی بینیم. بعداً یک دفعه گدودی و بالا و پائین دویدن:

دختر کاکای شیرمحمد برای من یکی از دختران کاکایش را که رو به رویم نشسته بود نشان داد، بسیار مقبول، جوان، دوست داشتنی و با یک تبسم ملیح، و حامله و با دو طفل دیگر در بغل اش. دختر کاکای شیر محمد تمام حاضرین مجلس را شاهد گرفت برای این که بگوید: این دختر چگونه خواهد توانست که از این تعداد ولادت های پی در پی زنده بیرون شود. برای من توضیح داد:

" او از یک جای بسیار دور آمده است، وی به خاطر فاتحه آمده است، فامیل شوهرش در نزدیکی شهر جلال آباد زندگی می کنند، همه وحشی ها هستند، زیرا آن ها دختر کاکایم را شب و روز مجبور و وادار به کار های شاقه می کنند. با وضع و حالتی که دارد، مجبور است که از پگاه اولاً از مواشی شروع و بعداً تمام کار های خانه را انجام دهد، هیچ کس در کارها وی را کمک نمی کند. باید به هر قیمتی که می شود برایش راه حل پیدا شود که دیگر باردار نشود، وی بسیار جوان است که این اندازه حامله داری های پی در پی را تحمل کند... "

دختر محجوبانه چشمان خود را پائین انداخت.

همه به این موافقه دارند، این بدبختی باردار شدن پی در پی دامنگیر تمام خانم ها است.

من پرسیدم، آیا شوهرش موافقه دارد که وی از ادویه ضد حاملگی استفاده کند؟

در جوابم گفته شد که همه مرد ها خواستار یک راه حل هستند، زیرا آن ها نمی دانند که چه کنند و چگونه این تعداد دهن را نان بدهند و مخصوصاً که هیچ راه حل و زمینه برای تعلیم و تربیه شان موجود نیست.

سوالی را بیاد دارم که بسیار واضح و روشن بیان شد:

"فراموش کن مرغ ها و دیگر چیز ها را، ما به اندازه کافی از صبح تا شام کار داریم، اگر تو می خواهی برای ما کاری انجام دهی، ترحم کن و برای ما یک راه حل به این مشکل پیدا کن، زیرا دیگر توان نداریم..."

این گونه بود اوضاع و احوال عامه مردم افغانستان در آن زمان ها که یک مشت خودفروخته ها را بر سرنوشت تمام مردم و یک کشور حاکم ساخته بودند و به نام "دیموکراسی"، بصورت وسیع مشغول "سوته کراسی" بودند و به نام مبارزه با تروریزم، یک تروریزم دولتی را در آن مرز و بوم حاکم ساخته بودند و بلیونها دالر و یورو و پوند و...، را با سادگی به کمک مشاورین فاسد خارجی شان حیف و میل کردند که زنده یاد مرجان، نمونه های غم انگیز آن را در هر فرصتی، از چشم دید های خود در کتاب "افغانستان در تلاطم تاریخ" گزارش داده است. یکی از هزاران، همین مکتب های خیالی بود که افغانستان و مردم مظلوم آن از آن فساد گسترده، هنوز هم رنج میبرند.